

علاقه "حزب حکمتیست" به جدال تنوریک ! بخش دوم

پیش از ورود به بحث اصلی یادآوری چند نکته در رابطه با مجموعه نظرات اعلام شده حول این بحث را مفید می دانم . ابتدا در رابطه با ضرورت این بحث و اینکه آیا اینگونه بحثها فضای اپوزیسیون رادیکال رژیم "جمهوری اسلامی" را تیره و تار و نیروهای آنرا از هم دور نمی کند ؟

پاسخ من یک نه قاطع است . البته به شرطی که این بحثها هرگز در ادبیات اپوزیسیون وجه غالب را تشکیل ندهد . مگر می توان بدون بحث و روشنگری حرکت سیاسی کرد ؟ حتی نزدیک شدن نیروها به یکدیگر هم اگر ضرورت داشته باشد که دارد ، بدون طرح نقاط اشتراک و بحث تند و تیز روی نقاط افتراق ، اصلا امکان پذیر نیست . غیر از این حتی تشخیص صحت و سقم نقطه نظرات افراد و جریانات سیاسی برای آدمهای عادی ، کاری است کارستان ! چرا که تا آنجا که به بیان صرف تنوریها و اهداف و آرمانها برمی گردد ، کمتر می توان اثری از کژی و کاستی در آنان سراغ کرد . در برخورد عقاید و آرا است که آن کژیها و کاستی ها رو می شوند . اصلا مگر خود "شناخت" هم حاصل چیزی به غیر از "تضاد" و تلاش در جهت حل آن هست ؟

با اینحال بسیاری آدمهایی که سخت به نظریه " همه با هم" وفادارند. به اعتقاد اینها مشکل ماندگاری رژیم آدمخوار حاکم فقط و فقط به این دلیل ساده است که اجزای اپوزیسیون آن متفرقتند ! به همین خاطر هم هست که تا بحثی در می گیرد ، چارستون بدنشان به لرزه می افتد و کورسوی امیدی را هم که به احتمال رفتن رژیم داشتند رو به خاموشی می بینند . اینجاست که " درد دل" ها آغاز می شوند و فریادهای "بس کنید" و "جلویش را بگیرد" بلند می شود . انگار که دنبال کنندگان این بحثها خود قدرت تشخیص ندارند و برای جلوگیری از انحرافشان در " راستای سرنگونی رژیم " ! حتما باید "اداره ممیزی" بوجود آورد . و اما اشاره ای کوتاه به " سبک برخورد" مورد استفاده در بخش اول بحثم !

شیوه ای نا آشنا با " سبک برخورد " های خود من ! نه اینکه در ادبیات سیاسی معمول تازگی داشته باشد. نگاهی به ادبیات سیاسی معمول همین "حزب کمونیست کارگری" از هر دو جناح آن نه فقط با دیگران که با خودشان هم بیاندازد ، این " سبک برخورد " را بوفور در همه جا می توان یافت . اینها که جای خود دارند ، به ادبیات بکار رفته توسط خود "لنین" هم در برخورد به "دیگران" اعم از دشمنان و یارقبای سیاسیش اگر مراجعه کنید ، از این گونه "بی تربیتی" ! ها بسیار خواهید یافت ! "سبک برخورد" همین سازمان مجاهدین با نیروهای " خودی" و " غیر خودیش" هم که بجای خود !

با اینحال این "سبک برخورد" من نبود ! شیوه ای نا آشنا با ادبیات مورد استفاده من در همه جا . ولی تصادفی نبود ! می خواستم پنبه سیاسی یک " خط " نا صادقانه را در گیر و دار پرهیاهوی " جنگ آلترناتیوها " بزنم ! " خطی " را که پیشتر ، با راه انداختن گرد و خاک فراوان پیرامون سرنوشت " جدا شدگان از مجاهدین " و برگزاری آکسیون برای آنان (انگار که این موضوع تازه بگوش هردو جناح " حزب مربوطه " رسیده است) آنهم بطور کاملا تصادفی ! متعاقب انتشار گزارش سرا پا سیاسی "سازمان دیده بان حقوق بشر" ، آغاز گردیده بود و اینک می خواست تا با استفاده بزعم خود از موضعگیری من در قبال " عملیات انتحاری " ، بعنوان باصطلاح " تنوریسین مجاهدین " ! برگه " دفاع از تروریسم" را هم در کنار برگه " نقض حقوق بشر" و در راستای جلوگیری از بیرون آمدن نام " سازمان مجاهدین خلق" از لیست تروریستی وزارت امور خارجه آمریکا ، وارد پرونده قطور " سازمان مربوطه " ! من نماید .

می بینید جناب کمانگر ! اینکه گفتم " دیر آمده اید " ، منظورم این بود که پیش از آنکه شما وارد شوید من " خط " را گرفته بودم ! ابا قصد اهانت به شما را در ارتباط با سن و سال و موی سیاهتان نداشتم ! استعلام قبلیم هم از رفیق "محمود قزوینی" مبنی براینکه آیا این تمایل حزب برای ورود به بحث است یا ابراز نظر شخصی برای اطمینان حاصل کردن از " خطی" بودن مقاله بود به غیر از آن ، اصلا وارد برخورد شخصی با شما نمی شدم . مثل بسیاری از موارد دیگر که مطالب راجع به خودم را می خوانم و سری تکان می دهم و می گذرم ! نه از موضع بقول شما " بزرگ منشی " ! (که البته نمی دانم از کی صفت بدی شده است !) بلکه بیشتر بخاطر ارزان بودنشان ! اینرا هم که گفتم بهتر بود " از چهار نفر بزرگتر" در حزب ، کسب اطلاع می کردید ، نه برای اجازه گرفتن از آنها برای اظهار نظر بعنوان یک شخصیت حقیقی بود ! که بند سوم اصول سازمانی حزبتان را یادآوری کرده اید ! بلکه بخاطر این بود که تصور می کردم و می کنم که آنها از جمله لیدر حزبتان قاعدتا از ماهیت رابطه تشکیلاتی من با " سازمان مجاهدین خلق " که بارها از زبان خودم شنیده اند ، آگاهی دارند و در آن صورت لزومی نبود که در مقاله تان جا بجا و حتما بطور کاملا تصادفی از " سازمان مربوطه" من ، " جنبش من" در سال ۵۷ و خلاصه آرمان "جامعه بی طبقه توحیدی" من یاد کنید ! انصافا آقای کمانگر ، "خط" را درست گرفته ام ؟ یا اینکه دوباره " دابی جان ناپلنون" وار در باغ " تنوری توطئه " قدم می زنم ؟ راستی اگر وقت کردید کمی هم راجع به این " تنوری توطئه " توضیح دهید . ثوابش ! بیشتر از دراز کردن " سازمان مربوطه " من است ! آخر از هر ده نفری که از این دو واژه استفاده می کند ، معنی آنرا بیبرسید ، نه نفر آن درکش و اطلاعاتش بیشتر از نویسنده کتاب خواندنی " دابی جان ناپلنون" نیست !

گفتم "خط ناصداقانه" ! نمی دانم چرا هر وقت صحبت صداقت پیش می آید بی اختیار یاد حزب شما می افتم ! چند سال پیش در ملاقاتی که با یکی از اعضای دفتر سیاسی حزبتان (پیش و پس از انشعاب) داشتم ، وقتی به مناسبتی صحبت از "صداقت انقلابی" کردم ، خطاب به من گفتم : " تو چرا مسائل سیاسی را اخلاقی می کنی ؟ " و من می گویم :

صداقت را اگر از یک سازمان انقلابی بگیری ، هیچ برجای نمی ماند الا یک تشکیلات عریض و طویل بوروکراتیو و دیگر هیچ !

و اما کلام آخر در مورد آن هوادار مجاهدینی که تیزی کلامم پر او را نیز گرفت . باز هم بدیهی است که آنجا نیز برخورد من نه با "شخص" نویسنده که هنوز هم نمی دانم کیست بلکه با یک "تیپ" آزادهایی است که همیشه در حول و حوش مجاهدین ، نقش دایه های مهربانتر از مادر را بازی می کنند .

برخی از این "تیپ" آدمها هیچگاه در مناسبات بیرونی مجاهدین هم وارد نشده اند اما در رابطه با مناسبات درونی مجاهدین نه تنها اظهار نظر که بحثهای اقلی ! نیز می کنند . بسیار کم از مجاهدین می دانند و بسیار تیز با هر آنکس که شائبه مخالفت با مجاهدین را داشته باشد برخورد می کنند . این "تیپ" آدمها فقط در حول و حوش مجاهدین وجود ندارند . در همه جای جامعه و در ارتباط با تمامی جریانات سیاسی بوفور یافت می شوند . اینها محصولات طبیعی "جامعه بسته" و فرهنگ ویژه آندند . جامعه ای که آدمها هیچگاه اجازه طرح نظراتشان را نداشته اند . نه در خانه و نه در مدرسه و نه در جامعه . نه در کودکی و نه در جوانی و نه در پیرانه سر ! شما اگر با صد نفر ایرانی مسائل سیاسی را در میان بگذارید ، بسختی یک نفر را خواهید یافت که بگوید نمی دانم ! نمی فهمم ! اطلاع ندارم ! بهترین راه کار کردن روی این مردم و جذب آنان میدان دادن به نظردهی آنهاست ! به رادیو فردا گوش دهید ! هر روز بدنبال نظرخواهی از جامعه است . " آیا خوردن قرمه سبزی را یکبار در هفته درست می دانید ؟ " نظرتان درباره رابطه دختر و پسر چیست ؟ " رفسنجانی را برای ریاست جمهوری مناسب می دانید ؟ " و

داشتیم می گفتم که مشکلم با فردی بنام "محسن صادقی" نبود . با محتوای نوشته اش بود . هنوز هم می نویسد که " نمی دانم چرا زیر جمله های مرا خط کشیده اید " !

دوست عزیز ! می خواستم برسانم که برخلاف نوشته شما " مجاهدین از سال ۶۰ به بعد تضاد اصلی شان را ارتجاع مذهبی " نشناخته اند . بلکه ۶ سال پیش از آن یعنی در سال ۱۳۵۴ تهدید اصلی جنبش را (و نه تضاد اصلی را) ، بروز زودرس گرایش "راست ارتجاعی" قلمداد کرده اند . و اما در رابطه با "تضاد اصلی" ، آنها نیز مثل بیشتر نیروهای انقلابی دیگر و در انتخاب میان دو تضاد مطرح " کار و سرمایه " و " خلق و امپریالیسم " ، دومی را درست می دانستند . یکی از شعارهای میلشیا هم بویژه در جریان رژه آن در خیابانهای تهران بر خلاف آنچه که به عرض شما رسیده است اتفاقاً همین شعار " مرگ بر آمریکا " بود . در آن شرایطی که ارتجاع می خواست با مسئله اشغال سفارت آمریکا ، نیروهای انقلابی و در راس آنها نیز مجاهدین را " خلع شعار " کند از قضا شعار درستی هم بود . باز هم برخلاف آنچه که به عرض شما رسیده است ، شعار " مرگ بر بهشتی " هم بطور سیستماتیک تنها ابتدا در تظاهرات پراکنده خرداد ۶۰ و بعد هم بطور مشخص شعار اصلی تظاهرات عظیم ۳۰ خرداد همانسال بود .

با اینهمه اینها مهم نبود ! آنچه که مهم بود ، همان " نکات درستی " بود که در نوشته آقای کمانگر یافته بودید . امیدوارم که حالا منظورم را گرفته باشید . با آن مقاله می خواستید که بزعم خود مجاهدین را از کیسه من ، از زیر ضرب بیرون بیاورید ! اما در عمل نا آگاهانه توجیه گر "خطی" شدید که آماجش نه من که از قضا همان مجاهدین بود .

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ، آغاز " جنگ جهانی چهارم "

پیش از ورود به بحث یک چیز را می خواهم روشن کنم . اینکه با طرح این موضوع بدنبال چه چیزی هستم ؟ با این بحث من به طرح یک "تئوری" پرداخته ام . تئوری فراگیری که در چارچوب آن می توان روند همواره پیچیده شونده معادلات موجود در "سیاست بین الملل" و تناقضات میان حوادث و رویدادهای بظاهر بی ارتباط با یکدیگر را بهتر فهم کرد و با تهاجم بی رویه و هدفدار "اطلاعات کانالیزه شده" توسط شبکه عظیم رسانه ای حاکم ، مقابله کرد .

در کادر این تئوری ، "مبنای" آگاهی فرد ، عقل و خرد و " شرط " آن اطلاعات است . درست عکس آن چیزی که "سیستم حاکم" با پدیده " انقلاب انفرماتیک " بدنبال تحقق آن است ! فکرش را بکنید ! سیلی از اطلاعات رنگارنگ در اختیار شما قرار می گیرد . صدها کانال ماهواره ای ، هزاران سایت اینترنتی ، یک جریان مداوم و مستمر تبلیغاتی و در کنار آنها شبکه ای سازمان یافته از تزریق بی وقفه اطلاعات غلط ! تحلیلهای طراز سیستم حاکم و

شرح مفصلتر اینها را برای دور نشدن از اصل مطلب باز هم به کتاب "جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها" وا میگذارم که اگر بالاخره فرصتی یافتم ، به آن خواهم پرداخت .

اما تا آنجایی که به این بحث برمی گردد ، مسئله این است که آیا درست است که عنصر آگاه ، مبنای تحلیلهای سیاسی را اساسا اطلاعاتی قرار دهد که " دولت آمریکا " منبع آن می باشد ؟ اطلاعاتی که امکان تشخیص صحت و سقم آن برای هیچ فرد و نهاد مستقل از دولت مذکور و یا منابع بی طرفی وجود ندارد .

آیا تاسف بار نیست حزبی که در عالم پندار، خود را مدعی رهبری انقلاب توده ها! نیز می داند، فقط چند ساعت پس از واقعه ۱۱ سپتامبر اعلامیه صادر کند و پیش از اینکه هنوز چیزی مشخص شده باشد، ضمن قلمداد کردن مرگ اسف انگیز چند صد نفر به عنوان " نسل کشی"! (انگاری که واژه ها بار و مفهوم خاص خود را ندارند)، از موضع قضاوت حتما عادلانه، حکم محکومیت " اسلام سیاسی" را صادر می کند .

آخر مگر در همین زادگاه عقیدتی و سیاسی شما (یعنی غرب)، همه بی گناه نیستند مگر آنکه عکس آن ثابت شود؟ شما آقای کمانگر که مرا متهم می کنید که می خواهم ثابت کنم دولت آمریکا عامل جنایت ۱۱ سپتامبر بوده است، چه توجیهی برای این موضع گیری حزبتان آنهم در زمان حیات بنیانگذار آن داشته اید. جرم " تروریستهای اسلامی" در کدام پروسه قضایی ثابت شده بود که شما اطلاعیه می دادید؟

اگر حرف و ادعای دولت آمریکا (که خود در عالم واقع چیزی جز مامورین اجرایی مطامع و منویات " طبقه ویژه" ای که افسار واقعی قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست دارند، نیست) برای شما اینقدر سندیت داشت، دیگر مخالفتتان با جنگ عراق چه صیغه ای بود؟

با اینحال من برخلاف ادعای شما، اصلا بدنبال ثابت کردن این نیستم که دولتهای آمریکا و انگلیس، خود عامل وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و ۷ ژوئیه ۲۰۰۵ بوده اند یا نه. نه این که دلم نخواهد! نه، برخلاف شما که پیشاپیش مجرم را مشخص کرده اید، من و نه فقط من که هیچکس دیگری در شرایط کنونی اساسا امکان اثبات و یارد این اتهام را ندارد! چرا که برای اینکار در درجه اول نیاز به دسترسی داشتن به اسناد و مدارک و شواهد جمع آوری شده ایست که در اختیار هیچکس جز همان دولتهای مربوطه نبوده و نیست! ضمن اینکه در تحلیل نهایی آنچه که برای من نقش تعیین کننده در " تئوری جنگ چهارم" دارد، نه عاملین ۱۱ سپتامبر که پی آمدهای آن در ابعاد جهانی است.

من تنها ادعاهای دولت آمریکا را در رابطه با ۱۱ سپتامبر، بزیر علامت سوال برده ام. من لاطعالتی را که توسط سخنگویان رسمی و غیر رسمی آمریکایی - اسرائیلی، و توسط سیستم رسانه ای متعلق به همان " طبقه ویژه"، به شعور اجتماعی تزریق می شود، باور ندارم!

شما ولی آزادید که مبنای تحلیلهای سیاسیتان را همین اطلاعات قرار دهید! من می گویم اثبات اینکه عملیات ۱۱ سپتامبر، عملیات انتحاری بوده اند، اینکه مسببان آن همان ۱۹ نفری هستند که عکسهایشان را دولت آمریکا از طریق شبکه عظیم رسانه ای به نمایش گذاشته و خلاصه اینکه دولت مربوطه از وقوع چنین فاجعه ای بی اطلاع بوده را، تنها زمانی ممکن می دانم که امکان دسترسی آزادانه نهادهای مستقل غیر دولتی به اطلاعات واقعی، اسناد و مدارک و شواهد موجود و شاهدان واقعه وجود داشته باشد. در غیر اینصورت داستانهایی نقل شده توسط پنتاگون و سازمان سیا و اف بی آی را باور ندارم. شما ولی مختارید که تمامی این مهمات را در بستر پذیرفته و بازتولید کنید.

من می گویم طرحهای مربوط به " جنگ چهارم" سالها پیش از ۱۱ سپتامبر و بلافاصله پس از فروپاشی اتحاد شوروی سابق، تهیه و در میان نخبگان " طبقه ویژه" به بحث گذاشته شده است. باور نمی کنید یک نگاهی به سندی که توسط دو استراتژیست عمده " جناح بازها" یعنی " پاول ولفوویتز" و " رچارد پرل"، بلافاصله پس از فروپاشی اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۹۱، تهیه شده و در ۸ مارس ۱۹۹۲ بخشی از آن در روزنامه صهیونیستی " نیویورک تایمز" انتشار یافت، بیاندازید. سندی که در میان امضا کنندگان آن به غیر از دونفر فوق، نامهای نه چندان نا آشنایی همچون " لوییس لیبی"، " اریک ادلمان" و " زلمای خلیل زاد" نیز به چشم می خورد. اولی با تشکیل کابینه " جرج دبلیو بوش"، سمت ریاست دفتر قدرت واقعی در کاخ سفید یعنی " دیک چینی" را عهده دار می شود و دیگری مشاورت سیاست خارجی او را! سومی هم که قاعدتا می بایست برای هر کس که بطور ظاهری نیز اوضاع و احوال منطقه را دنبال می کند، نامی آشنا باشد. همانی که سرنوشت افغانستان تحت اشغال و مسنولیت " حامد کرزای" را در دستهای او قرار داده بودند.

در این سند طبقه بندی شده که تحت عنوان **defense policy planning** به معنی " طراحی سیاست دفاعی" به نخبگان هیئت حاکمه آمریکا ارائه شده بود، بصراحت استراتژی " جهان تک قطبی" و نقش و جایگاه ایالات متحده به مثابه تنها ابرقدرت و شیوه های تحقق این استراتژی و ابزار آن یعنی اتکاء بی حد و مرز به **overwhelming power** یا " قدرت نظامی توانکاه"، به تصویر کشیده شده است. تصویر ابر قدرتی یگانه به مثابه " پادگانی تا دندان مسلح، بر بالای تپه و مسلط بر شهر"! در مقدمه سند آمده است:

" هدف اول عبارت است از پیشگیری از ظهور یک رقیب جدید که قادر به ایجاد تهدیدی از نوع تهدید قبلی شوروی در هر نقطه از جهان باشد."

تاکتیک محوری در استراتژی " جنگ جهانی چهارم" بر همین مبنا تاکتیک " پیشگیری" است که جایگزین تاکتیک محوری " جنگ جهانی سوم" (موسوم به جنگ سرد) یعنی تاکتیک " بازدارندگی" باید می گردید.

پیاده کردن این استراتژی بدون هدف قرار گرفته شدن ایالات متحده در ابعاد ماکرو اساسا امکان پذیر نبود!